

# سامان سرای لویزان؛ اولین مرکز شبانه‌روزی نگهداری از زنان آسیب‌دیده



او از یک دختر 22 ساله برایمان گفت که با فرار از خانه، 15 روز با یک مرد در مکانی در تجریش زندگی می‌کرده است: دفعه دوم او را در مرقد امام می‌گیرند، این دفعه دیگر او را آزاد نکردم و مسئولیت این کیس را خودم بر عهده گرفتم و به همراه روانپزشک علل رفتار او را بررسی می‌کنیم.

پس از تلاش دوماهه، مجوز بازدید از سامان سرای زنان کارتن‌خواب لویزان صادر شد. به شرقی‌ترین منطقه تهران می‌روم. بیشتر از سوز سرما و ساختمان‌های نیمه‌کاره، توجهم را معنادی که کنار خیابان نشسته است، جلب می‌کند. خیابان خلوت است. از دور گاراژ اتوبوس‌های شرکت واحد به چشم می‌خورد؛ متوجه می‌شوم که مقصد نزدیک است.

رسم و پس از ورود به محوطه با هماهنگی حراست به داخل سرای لویزان می‌روم، خیابان بم کمی سربالاست. به سامان مهرخانه به گزارش ساختمان راهنمایی می‌شوم. در اتاق مدیریت، خانمی خندان و خوش‌خلق از ورودم استقبال می‌کند. مهربانی از کلامش می‌بارد. خانم کند. در اتاق خانم نهادی یک مانیتور بزرگ وجود دارد و خطابت می‌گوید که 30 سال مددکار سازمان بهزیستی و مدیر مراکز شبانه‌روزی بوده و روابط تمامی بخش‌ها با دوربین تحت کنترل است. برایمان می‌گوید که 30 سال مددکار سازمان بهزیستی و مدیر مراکز شبانه‌روزی بوده و روابط خود را با این سازمان حتی پس از بازنشستگی حفظ کرده و در یک سالی که شهرداری این سامان‌سرا را تأسیس کرده است، با آنها همکاری می‌کند؛ عشق به کارش را با تمام وجود می‌توان احساس کرد.

## متفاوت است DIC سرای لویزان با سامان

توانند از ساعت 6 خانمان تنها می‌مدسراهایی است که در آن زنان بی DIC روزی نگهداری زنان است، اما این مرکز تنها مرکز شبانه شونند. بعدازظهر تا 6 صبح روز بعد اسکان داشته باشند و بعد باید ترخیص

خانم نهادی، مدیر این مرکز می‌گوید: اگر لازم باشد با توجه به ظرفیت‌مان برای حداکثر 100 نفر نیز خدمات مدسراها را ارایه می‌دهیم و نمی‌گذاریم کسی شب بیرون بخوابد. زنان در این مراکز از خدماتی مانند شام، استحمام، لباس و جای خواب بهره می‌گیرند و صبح آنها دهد که آیا فردی نیاز به نگهداری بروند. در زمان غربال مددکار تشخیص می‌... رسانیم تا به سرکار، خانه بستگان و مترو می‌شبانه‌روزی دارد و یا باید برای او نقش مدسرای داشته.

اکثر مددجویان این مرکز به دلیل مصرف شیشه دچار جنون و بیماری‌های روانی هستند. پزشک روزانه و یک روانپزشک به نام، هفته‌ای دوبار آنها را ویزیت می‌کند. برخی هم کسانی هستند که گمشده‌اند و در صورت عدم مراجعه خانواده آنها، عکسشان برای یافتن خانواده در روزنامه چاپ می‌شود. افرادی که به هیچ‌وجه توانایی مالی، شغلی و خانواده‌ای ندارند تا به زندگی خود سامان دهند نیز به بهزیستی معرفی می‌شوند. با اعلام آمار هفتگی سامان‌سرا به ستاد پذیرش بهزیستی، با توجه به خالی شدن ظرفیت پذیرش، این انتقال صورت می‌گیرد.

وی از روند پذیرش مددجویان در سامان‌سرا این چنین می‌گوید: متکدیان، بی‌خانمان‌ها، دستفروش‌ها، معتادان و سالمندان گمشده توسط گشت 137 شهرداری از چهار منطقه شرق، غرب، جنوب و شمال شهر جمع‌آوری شده و به مرکز جامع برده می‌شوند. آنجا این افراد تقسیم شده و تعدادی از آنها به سامان‌سرا تحویل داده می‌شوند.

## از خدمات مشاوره و مددکاری تا حیاطی با وسایل ورزشی

با خانم نهایندی همراه می‌شویم تا بخش‌های مختلف مرکز را نشان‌مان دهد. از اتاق مدیریت که بیرون می‌آییم اتاق مددکاران را می‌بینیم. یک اتاق دیگر هم به عنوان اتاق ملاقات و مصاحبه در نظر گرفته‌اند که تعدادی صندلی در گوشه هر دیوار قرار دارد. این قسمت هم با دوربین مداربسته تحت کنترل است.

با آسانسور به طبقه همکف می‌رویم. به محض بازشدن در آسانسور سرویس‌های بهداشتی روبروی‌مان دیده می‌شود؛ بوی مشمئزکننده‌ای می‌آید. در این طبقه اتاق بزرگی وجود دارد که پذیرش آنجا صورت می‌گیرد. در سه گوشه دیوار صندلی‌هایی برای مددکاران، مددجویان و ماموران شهرداری قرار داده شده است. خانم نهایندی توضیح می‌دهد که تیمی متشکل از پزشک، مددکاران، بهیاران و مادریاران در غربالگری حضور دارند. ابتدا این افراد از نظر جراحات، زخم و شکستگی توسط پزشک معاینه می‌شوند و تمامی موارد صورت جلسه می‌شود. سپس این تیم، با توجه به شرایط و وضعیت مددجو، نظر خود را برای پذیرش یا عدم پذیرش آنها اعلام می‌کنند.

گویا خانم نهایندی متوجه شده است که این بو آزاردهنده است، می‌گوید که این بو به علت ضدعفونی با گاز ازن در قسمت‌های مختلف است و دستگاه‌های ضدعفونی کننده هوا را که بر روی دیوارها نصب شده، نشانمان می‌دهد و ادامه می‌دهد: پس از تأیید پذیرش، وسایل همراه مددجویان صورت جلسه شده و به انبار می‌رود. موردی داشتیم که یک خانم سالمند زمان خروج از خانه تمامی طلاهای خود را نیز با خود آورده بود. افراد پذیرش شده پس از استحمام، اصلاح، تعویض لباس و ضدعفونی شدن به بخش منتقل می‌شوند و در آنجا مانند خانه صبحانه، نهار، شام و میان‌وعده‌هایشان تأمین می‌شود.

با چند پله وارد حیاط بزرگی شدیم که در پشت ساختمان قرار داشت. در انتهای حیاط یک رخت‌شوی خانه بزرگ بود. حیاط با ست بدنساز پارکی مجهز شده بود. گویا قرار است رایزنی شود تا از زمین‌های اطراف به مجموعه اضافه شود. دیوارهای حیاط حدود سه متری می‌شد و روی آن نیز قریب یک متر حفاظ و نرده قرار گرفته بود. در کمال ناباورگی خانم نهایندی گفت: چندوقت پیش از این دیوار مددجویی فرار کرده بود و به همین خاطر قرار است حیاط را به سقف شیشه‌ای مجهز کنیم و دورتادور باز باشد.

به داخل ساختمان برگشتیم. با آسانسور به طبقه سوم می‌رویم. این طبقه از 2 سالن بزرگ تشکیل شده است. نهارخوری با صندلی‌ها و میزهای پلاستیکی در سالن سمت راست است. روی اکثر صندلی‌ها لباس‌های یاسی قرار دارد. واضح است به دلیل سرمای هوا لباس‌ها اینجا پهن شده تا خشک شوند.

تمامی سرویس‌های بهداشتی این طبقه قفل و پلمپ شده است. به گفته مدیر مرکز، بیشترین خطرات مرکز مربوط به سرویس‌های بهداشتی و دستشویی‌ها است؛ چون به دلیل بسته بودن درها، دیدی وجود ندارد. به همین خاطر قرار است این مجموعه بازسازی کلی شود و برای دهد. می‌های ساختمان تغییر کاربری، بسیاری از قسمت‌های رفلکس گذاشته شود. در بازسازها دیوارهای کوتاه با شیشه سرویس سنگ‌فرش سالن‌ها، موزاییک است که قرار است طی بازسازی سنگ شود.

دقیقه‌ای منتظر می‌مانیم تا صدای در زدن ما به گوش مسئولین بخش که در طبقه پایین قرار دارند، برسد و بیایند در بین دو سالن را باز کنند. به سالن سمت چپ می‌رویم. درها را مجدد می‌بندند تا مددجوها وارد طبقات نشوند. سیستم ایمنی بسیار اهمیت دارد. دیوارهای این سالن به رنگ یاسی است و در آن یک فرش پهن شده است که حکم نمازخانه را دارد.

بر روی دیوارها و ستون‌ها دستگاه‌های ضدعفونی کننده گاز ازن نصب شده است. خانم نهایندی می‌گوید: ما اینجا در خطر بسیاری از عفونت‌ها قرار داریم و تست سل مددکاران ما مثبت بود. به همین دلیل از این دستگاه‌ها استفاده شد. از طریق پله‌ها یک طبقه پایین‌تر می‌آییم، رنگ نرده‌ها و درب‌ها همه سفید است. ورودی و خروجی پله‌ها در طبقه دوم هر کدام با یک درب جدا و قفل شده‌اند. با ورود به بخش، 2 سالن را مشاهده می‌کنیم. داخل هر یک از سالن‌ها تخت‌های دوطبقه در دو ردیف کنار هم چیده شده‌اند و در هر تخت به طور معمول زنی نشسته یا خوابیده است.

## کار در مراکز حمایت از زنان آسیب‌دیده نیازمند عشق است

ام، واقعاً من هم خسته" گوید که باورش برایمان سخت است: ای می‌گردیم. مدیر دلسوز و باروحیه مرکز جمله به دفتر خانم نهایندی برمی‌گوید و اینکه محدودیتی‌های کار می‌او برایمان از سختی "خواهدهایی تنها عشق می‌ام.. کار سنگین است و خطرناک، چنین شغل خسته‌های ما 6 ماه است در این مرکز هستند. هیچ مرکزی بیماران خاص رامشیت HIV برای زمان نگهداری این افراد در این مرکز نیست: پذیرش نمی‌کند. مددجو خسته می‌شود، اما بهزیستی هم مرکز ندارد. یکی از خطرات جدی دیگر زمان انتقال بیماران روانی به بیمارستان است. این افراد قدرت بدنی بالایی دارند و همه را می‌زنند. بیشترین حوادث و اتفاقات پنج‌شنبه و جمعه‌ها رخ می‌دهد و به همین دلیل من تقریباً همیشه در مرکز هستم. بسیار مهم و ضروری است که به مددجویان به چشم یک انسان نگاه کنیم و به وعده‌های خود نسبت به آنها وفادار بمانیم. در این شغل اخلاق حرف اول را می‌زند. اگر مددجو آدرسی را اعلام کند، مددکاران به آن آدرس می‌روند؛ حتی اگر دور باشد، تا سراغی از خانواده او بگیرند. چندشب گذشته به یک مددجو قول دادیم او را به آدرسی در حوالی فیروزآباد در جاده ورامین که

حدود آن را بلد بود، ببریم. تا نیمه شب درگیر بودیم، اما بالاخره موفق شدیم. این متکدی سه دختر بزرگ مجرد بیکار داشت و برای سیرکردن شکم دختران خود برای گدایی به تهران آمده بود.

خانم نهایندی زنی دلسوز و باروحیه است که مثل یک مادر، نگران مددجویانش است. او از یک دختر 22 ساله برایمان گفت که با فرار از خانه، 15 روز با یک مرد در مکانی در تجریش زندگی می کرده است: دفعه دوم او را در مرقد امام می گیرند، این دفعه دیگر او را آزاد نکردم و مسئولیت این کیس را خودم بر عهده گرفتم و به همراه روانپزشک علل رفتار او را بررسی می کنیم. برادر او 23 ساله است و تاکنون سه بار اقدام به خودکشی کرده و در عین حال خانواده اش هم می خواهند او را ببرند، اما این بار تا به نتیجه روانپزشکی مشکلس آوری و دوباره رهاکردن نیست. مددجویان ما در این مرکز تنها جمع! ترسم دفعه دیگر باردار پیدایش کنم گذارم برود؛ چون می نرسم، نمی باید ساماندهی شود. به همین دلیل کسی را بی رویه ترخیص نمی کنیم.

هر روز این! مامان جان.. الهه است" گوید: کند، خانم نهایندی می مان می ها و داد و بیداد در ساختمان متعجب صدای کوبیدن به نرده های او تمامی ندارد، هایمان با مدیر توانمند و دلسوز این مرکز و درددل. محیط، سراسر استرس و نگرانی است. صحبت "بساطو داریم می دانم که اگر سر حرف هایش را باز کند ساعت ها ما را روی صندلی میخ کوب خواهد کرد، اما وقتمان تمام شده است. از او بخاطر تمامی زحمات و از خودگذشتگی تشکر می کنیم و با خداحافظی، او و پرسنل زحمتکش سامان سرای لویزان را ترک می کنیم.

در تمام طول مسیر برگشت به سختی کار، نداشتن امنیت جانی، از خودگذشتگی و روحیه بالای پرسنل این مرکز فکر می کردم و اینکه من و میلیون ها نفر دیگر نه تنها توانایی این کار را نداریم، بلکه حاضر نخواهیم بود حتی یک روز در این گونه مراکز خدمت کنیم.